



کتاب حاضر با دیدگاهی تطبیقی به بحث در باب نظریه‌های شخصیت می‌پردازد، و در این مقاله، محتوای کتاب به صورتی موضوعی و فشرده در هفت عنوان: «رویکردهای موجود به شخصیت، آنچه شخصیت شناسان انجام می‌دهند، ماهیت شخصیت، معرفتهای سه‌گانه شخصیت شناس، هسته و پوسته شخصیت، گزینش نظریه پردازان برای درج در این کتاب و گزارش نظریه، تحقیق، ارزشیابی و درمان» منعکس می‌شود، که در حقیقت از اولین فصل کتاب - که نویسنده به طریق موضوعی، عمده مباحث محوری کتاب را به بحث نشسته، اخذ و اقتباس گردیده است.

ضمناً در مقاله حاضر، تصویر واضحی از مباحث «شخصیت و شخصی‌شناسی» به ترتیب فوق در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.



#### ۱. رویکردهای موجود در باب شخصیت

کتاب عدیده موجود درباره شخصیت، به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) التقاط‌گرایی خیرخواهانه؛

ب) طرفداری متعصبانه.

کتابی که از نظرگاه «التقاط‌گرایی خیرخواهانه» به رشته تحریر درآمده است، بسیاری از نظریه‌های شخصیت را در خود می‌گنجاند و به هر یک جایگاهی نسبتاً مساوی با دیگر نظریات

# یک کتاب در یک مقاله

## تحلیلی تطبیقی

از

## نظریه‌های شخصیت

نوشته: سالواتور مدی<sup>۱</sup>

Personality Theories, \_\_\_\_\_  
A comparative Analysis»

1. Salvatore Maddi.

Personality: Dynamics and Development

[شخصیت: پویایی و تحول]، نوشته سارنف<sup>۳</sup> (۱۹۶۲)؛

Pattern and Growth in Personality

[لگو و رشد در شخصیت]، نوشته آلپورت<sup>۴</sup> (۱۹۶۱)؛

Personality : A Behavioural Analysis

[شخصیت: یک تحلیل رفتاری]، نوشته لوندین<sup>۵</sup> (۱۹۷۴).

در سالهای اخیر، غالباً متون درسی مربوط به شخصیت، غیر نظری به چشم می آیند و نظریه های جامع، بدین علت که مادون علمی یا صرفاً نظری اند، منفورند. به محض اینکه نظریه پردازی تلویحی و مضمحل موجود در این متون - که علی الظاهر غیر نظری اند - آشکار شود، اینگونه متون نیز عموماً یا در گروه التقاط گرایایی خیرخواهانه، یا در گروه طرفداری متعصبانه قرار می گیرند.

با تعجب باید گفت، بسیاری از کتب موجود درباره شخصیت، در یکی از این دو دسته قرار می گیرند؛ اما نوع سومی از کتب هم هست که دارای اهمیت قابل توجهی هستند. این دسته از کتب از گرایش التقاط گرایایی خیرخواهانه، گسترده و موازنه ای را که برای بررسی بسیاری از نظریه های مربوط به شخصیت ضروری است، کسب می کنند، و از طرفداری متعصبانه، این عقیده را که برخی از نظریه ها از سایرین بهترند، وام می گیرند. هدف کلی این نوع کتب که نویسنده، آن را «تحلیل تطبیقی» می نامد، پرده برداشتن از شباهت ها و تفاوت های میان بسیاری از رویکردهای موجود به شخصیت است، و این پرده برداری را نقطه شروعی می داند برای تعیین اینکه سودمندترین رویکرد کدام است. تحلیل تطبیقی

اختصاص می دهد.

بر سراسر کتاب، جو فروتنی حکمفرماست و نویسنده مدعی نیست که شایستگی رفع اختلافات موجود میان نظریات و مفروضات نظریه پردازان را دارد. وی صرف عرضه، نظریات مختلف را برای اثبات غنای این حوزه معرفتی، کاری ارزشمند می داند. البته گاهی به ما اطمینان واهی می دهد که روزی در آینده ای با شکوه، که «معرفتی جامع» حاصل آید، روشن خواهد شد که بهترین نظریه کدام است. گاهی در چنین کتبی بخشی هست (معمولاً فصلی کوتاه در خاتمه) که در آن عطف توجهی به فهرست کردن شباهت ها و تفاوت های میان نظریات مختلف شده، و هدف آن است که خواننده، در این بخش، مراد اصلی هر نظریه را دریابد؛ اما به تفاوت های اساسی میان نظریات اشاره نمی شود.

نمونه های خوب رویکرد التقاط گرایایی خیرخواهانه عبارتند از:

] Introduction to theories of personality در آمدی به نظریات شخصیت].

نوشته هال<sup>۱</sup> و لیندزی (۱۹۸۵)؛ و Personality Assessment and Research [شخصیت: نظریه، ارزشیابی و تحقیق]، نوشته پروین<sup>۲</sup> (۱۹۷۰). همچنین بیشتر کتبی که در آنها یک ویراستار، مکتوبات مؤلفان متعدد را گردآوری کرده است، در این دسته واقع می شوند.

کتابهایی که با رویکرد «طرفداری متعصبانه» نوشته شده اند، تنها منعکس کننده یک رویکرد در باب شخصیتند، و موضوعات مورد ملاحظه، تحقیقات ارائه شده و نتایج به دست آمده در آنها، همگی از مفروضات آن رویکرد، قابل پیش بینی اند. اگر چنین کتبی خوب از کار درآمده باشد، شرح روشنی از یک نظریه را در اختیار خواننده قرار می دهند، و اگر بد از کار درآمده باشند، به نحو مضحکی یک جانبه اند و نظریات دیگر را بد تفسیر می کنند.

برخی از نمونه های شاخص این رویکرد عبارتند از:

- |                      |            |
|----------------------|------------|
| 1. Hall and Lindzey. | 2 - Pervin |
| 3. Sarnoff           | 4. Allport |
| 5. Lundin            |            |

در جستجوی فهم بهتر، باید جامع، منظم و ارزیابی کننده باشد. نویسنده، کتاب خود را نمونه‌ای از این رویکرد می‌داند؛ و نمونه دیگر آن، کتاب «لایبرت و اشپیگلر»<sup>۱</sup> (۱۹۸۲) است؛ البته این کتاب و کتب مشابه آن را، به جهت فقدان روش مقایسه نظام مند و سنجش رویکردها، به «التقاط گرای خیرخواهانه» شبیه تر می‌داند تا تحلیل تطبیقی.

اگر چه رویکردهای التقاط‌گرایی خیرخواهانه و طرفداری متعصبانه، هر یک مزایایی مختص به خویش دارند، با این حال، هنگامی که تعدادی از نظریه‌های سازگار در دسترس باشند، نه رویکرد التقاط‌گرایی خیرخواهانه موجب رشد این حوزه علمی خواهد شد، و نه رویکرد طرفداری متعصبانه. هیچ کس نمی‌کوشد تا ارزش نسبی انواع رویکردهای موجود را تعیین کند، و حتی در نسلهای بعدی، کسانی که دست‌اندر کارند به تقلید از اسلاف خود می‌پردازند و تنها، استادی و مهارتشان اندکی بیشتر می‌شود؛ ولی هیچ‌گونه تغییرات چشمگیر و پیشرفت‌های شگرف پدید نخواهد آمد، مگر اینکه نگرش تحلیل تطبیقی رشد یابد.

افرادی که در این حوزه معرفتی کار می‌کنند، می‌توانند به جای اینکه انرژی خود را در مناقشات متعصبانه و رقابت جویانه به هدر دهند، تشریک مساعی کنند و این تشریک مساعی مرحله متوسطی از رشد این حوزه معرفتی را فراهم می‌آورد، و ما را به سوی غایت - که تعیین نظریات واقعاً ارزشمند است - هدایت می‌کند. نویسنده در این بخش می‌گوید: من از این نگرانم که تحول عقب افتاده طرز تلقی تحلیل تطبیقی، آهسته آهسته به رکود بینجامد، و از سر علاقه‌مندی به ریشه‌کن کردن این مشکل است که کتاب حاضر را می‌نگارم.

## ۲. آنچه شخصیت‌شناسان انجام می‌دهند

هیچ یک از ما در زندگی شخصی خود، به طور جدی تردیدی ندارد که «شخصیت» وجود دارد.

در واقع ما به طور روزمره، شخصیت خود و دیگران را در فعالیتها و تصمیمهای روزانه به حساب می‌آوریم؛ اما هنگامی که سعی می‌کنیم ماهیت شخصیت را به صورتی دقیق مشخص کنیم، ظاهراً همین شخصیت از مقابل چشم ما محو می‌شود، و ما را ناکام و متزلزل وامی‌نهد. فی الواقع توضیح شخصیت هم مشکل است؛ زیرا با اینکه شخصیت، ملموسترین و انسانیت‌ترین چیز در پیرامون ماست؛ امانی توانیم از طریق مطالعه موجودات زیستی دون پایه‌تر از انسان، فهم چندانی در مورد شخصیت به دست آوریم، و توانایی ما برای مشاهده دقیق انسانهای دیگر نیز محدود است، از این جهت که تمام مشاهدات ما باید از صافی شخصیت‌های خودمان عبور کند؛ لذا بهتر است صعوبت کار را بپذیریم و درست در آن غوطه‌ور شویم. برای فهم «شخصیت» می‌توانیم با مرور بر تعاریف موجود شخصیت شروع کنیم؛ اما به گمان من احتمالاً از این روش مطلب کمی به دست می‌آوریم؛ زیرا تعاریف بیشماری در کار است که هر یک از آنها کاملاً مفصل و پیچیده است.

در عوض پیشنهاد می‌کنم به صورت کلی به آنچه افراد در حوزه شخصیت انجام می‌دهند نظر کنیم، نتایج فعالیت‌های ایشان یک تصویر کلی روشنی از ماهیت شخصیت به ما ارائه می‌دهد. البته هیچ آمار یا اطلاعات روشنی در دست نیست، تا مطمئن شویم دقیقاً چه کسانی در این حوزه کار می‌کنند، و چه کسانی نه.

بنابراین باید به یک شیوه نسبتاً کلی به کار خودمان روی بیاوریم. با برگزیدن نامی برای آن نوع شخصی که می‌خواهیم توصیف کنیم شروع می‌کنیم. به تبع موری (۱۹۳۸)، «شخصیت شناس»؛ یعنی کسی که کارشناس در مطالعه و فهم الگوهای هماهنگ افکار، احساسات و افعالی است که افراد نشان می‌دهند. مسلماً بسیاری از روانشناسان و روانپزشکان رامی‌توانیم با این

1 - Liebert and Spiegler

تعریف، شخصیت شناس بنامیم. کار ایشان مشتمل بر یکی یا همه این فعالیت‌های چهارگانه است: روان‌درمانی، ارزشیابی، تحقیق و نظریه‌پردازی.

روان‌درمانی عبارت است از اینکه از سر حساسیت به دیگران گوش دهیم، و با آنان کنش و واکنش داشته باشیم. در ارزشیابی، شخصیت شناس، فونونی را به کار می‌برد؛ از قبیل آزمونه‌های شخصیت.

در تحقیق معمولاً شخصیت شناس، بیشتر با دانش عمومی سر و کار دارد.

نظریه‌پردازی عادتاً از تجارب شخصیت شناسان در اینگونه فعالیت‌ها حاصل می‌آید. با این مقدمه موجز، به‌طور مشخص‌تر بر این معنا متمرکز شویم، که چطور شخصیت‌شناس کار می‌کند؟ ابتدائاً می‌توانیم مشاهده کنیم که شخصیت‌شناس عادتاً گروه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد، یا اگر صرفاً چند فرد، مورد مطالعه واقع شوند، توجه معطوف است به اینکه این چند فرد تا چه حد نماینده کل انسان‌ها باشند. گاهی شخصیت‌شناس صرفاً یک شخص را مورد مطالعه قرار می‌دهد، به دلیل آنکه شخصی فوق‌العاده است (مثل آبراهام لینکلن)، و یا به جهات روان‌درمانی یا ارزشیابی. با وجود این، شخصیت‌شناس به چنین مطالعه‌ای بدین منظور که بعداً آن شخص را با دیگران مقابله و مقایسه کند مشتغول می‌شود. این امر به این علت است که یکی از علایق مهم شخصیت‌شناس، «جوه اشتراک میان افراد» است. علی‌رغم این علاقه‌راسخ به جوه اشتراک، شخصیت‌شناس همچنین سعی وافری در **اهتمام به شناسایی و طبقه‌بندی تفاوت‌های میان افراد** دارد. در حالی که جستجوی جوه اشتراک در سطحی انتزاعی و تفسیرگرایانه جریان می‌یابد، جستجوی تفاوت‌ها شامل تجزیه و تحلیل عینی و ظاهر نگرانه رفتار، قابل مشاهده است. در ارزشیابی، اینگونه تفاوت‌ها از طریق آزمونه‌های شخصیت کشف می‌شود.

هدف کلی شخصیت‌شناس، «طبقه‌بندی»

سبک‌های هستی، همراه با تعیین واضح شباهتها و تفاوت‌های موجود میان دسته‌های داخل در طبقه‌بندی است. دانشمندان زیست‌شناسی و علوم اجتماعی نیز، شباهتها و تفاوت‌های میان افراد را مطالعه می‌کنند؛ ولی اینان عادتاً به آن شباهتها و تفاوت‌هایی که ناشی از فشارهای موجود در محیط خارجی یا عوامل زیستی مربوط به محیط داخلی‌اند، علاقه‌مندند. از میان همه دانشمندان علوم اجتماعی و علوم زیستی علاقه‌مند به شباهتها و تفاوت‌های رفتار افراد، **شخصیت‌شناس** از این حیث که **علاقه‌اش را به رفتاری محدود نمی‌کند که به آسانی قابل ارجاع به فشارهای زیستی و اجتماعی همان زمان است**، غیر متعارف است. این امر بدین معنا نیست که شخصیت‌شناس لزوماً به رفتاری که فشارهای زیستی یا اجتماعی را نشان می‌دهد علاقه‌مند نیست، بلکه چیزی که شخصیت‌شناس در جستجوی آن است، عبارت است از: **شواهدی دال بر تفاوت‌های میان افراد، هنگامی که فشارهای زیستی و اجتماعی، یکسان به نظر می‌رسند.** همچنین شخصیت‌شناس وقتی که رفتار، یکسان مشاهده می‌شود، اگر چه **فشارهای زیستی و اجتماعی متفاوتند**، کنجکاویش بر انگیخته می‌شود؛ به بیان دیگر، شخصیت‌شناس بویژه علاقه‌مند به **فردیت** است. فیلسوف یا عالم‌الهیات نیز ممکن است در علاقه خاص شخصیت‌شناس به رفتاری که بر حسب مفاهیم زیست‌شناختی یا اجتماعی به آسانی قابل تبیین نیست، سهیم باشد؛ اما عادتاً چنین رفتار روحانی و معنوی را تحت تأثیر الهام الهی یا بیانگر اراده آزاد تلقی می‌کند. در مقابل، شخصیت‌شناس چنین رفتاری را به خصلتها یا گرایشهای روانشناختی‌ای که شخص در آن موقعیت نزدیک داشته است، اسناد می‌دهد. این خصلتها و گرایشها، شخصیت را به وجود می‌آورند. شخصیت‌شناس با پذیرش این امر که فشارهای اجتماعی و زیستی در رفتار اثر می‌گذارند، مخالف نیست، بلکه به گمان او تأکید

خاص بر این عوامل، ساده‌انگاری بیش از اندازه در فهم زندگی است؛ یعنی در حقیقت، رفتار افراد تحت تأثیر شخصیت‌های ایشان نیز هست. شخصیت باید بدون توسل به هیچ یک از تصورات مرموز امور ماورای طبیعی یا اراده آزاد به عنوان یک بخش سازنده فرآیندهای رفتاری شناخته شود؛ اما تفاوتها و شباهتهای ناپایدار میان افراد، مورد نظر نیست، بلکه در مفهوم شخصیت، به عنوان موجودی سازمان یافته که رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهد، **تأکید بر خصوصیات رفتاری که استمرار زمانی دارد، مضمّن است.**

اگر شخصیت هم تغییر کند، تغییرش بکندی صورت می‌گیرد؛ بنابراین اگر شخصیت، رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهد، جهت و شدت آن تأثیر باید باقی بماند، تا رفتاری مستمر و منظم ایجاد کند.

شخصیت شناس نه تنها علاقه‌مند به تکرار رفتارهای خاص است، بلکه بر تسلسل رفتارهایی که ارتباط کارکردی با یکدیگر دارند و در طی زمان رخ می‌دهند نیز، علاقه‌مند است. او از طریق مشاهده مکرر، شخصیت را کاملتر و دقیقتر می‌فهمد (مثل تماسهای طولانی در روان‌درمانی). مقیاس مهم کارآیی آزمون، ثبات آن است، یا احتمال اینکه آزمون در دو زمان متفاوت، اطلاعات یکسانی در مورد شخص ارائه کند.

عملاً ممکن است نوع رفتاری را که شخصیت شناس مورد مطالعه قرار می‌دهد، حتی بیش از این موشکافی کنیم. او به همه جنبه‌های وجوه اشتراک و تفاوت‌های کارکرد افراد که استمرار زمانی دارند، علاقه‌مند نیست، بلکه در این دسته وسیع کارکرد، **عادتاً توجهش را به رفتارهایی که علی‌الظاهر دارای اهمیت روانشناختی است محدود می‌کند.** این امر به تمرکز بر افکار، احساسات و اعمال، و وانهادن جنبه‌های پایدار کارکرد به دانشمندان زیست‌شناسی، مثل چرخه استیل کولین و فشار خون (که جنبه روانشناختی ندارند) منجر می‌شود. شخصیت‌شناس حتی به پدیده‌های ناپیوسته‌ای، چون انقباض ماهیچه علاقه‌مند

نیست، مگر اینکه چنین پدیده‌هایی بخشی از یک واحد کارکردی بزرگتر باشند، که اهمیت واضح روانشناختی داشته باشند؛ بدین معنا که ارتباط بیواسطه‌ای با جهات و اهداف عمده زندگی شخصی داشته باشد. شخصیت شناسان به طور عموم کاملاً مایلند که بپذیرند کارکرد روانشناختی که مطالعه می‌کنند، دارای شالوده فیزیولوژیکی است؛ اما معمولاً ایشان اهمیت درجه اول به تحقیق و تبیین فیزیولوژیکی نمی‌دهند.

لازمه قطعی تأکید شخصیت شناس بر فهم افکار، احساسات و اعمال عبارت است از اینکه **مطالعه ارگانیسم‌های مادون انسان؛ یعنی حیوانات و نباتات [چندان مفید نیست. مطالعه افکار و احساسات، نیازمند ارتباط برقرارکردنی پیچیده از طریق زبانی غنی است؛ به این معنی، تنها منبع مطالعه مناسب انسان، انسان است. سایر دانشمندان علوم اجتماعی نیز به جای جنبه‌های میکروسکوپی تر عمل با افکار، احساسات و اعمال سر و کار دارند، اما شخصیت شناس عادتاً اینها را به صورت جامعتری مطالعه می‌کند. اقتصاددان به رفتار اقتصادی، جامعه‌شناس به رفتاری که نظام اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و دانشمند علوم سیاسی به رفتار سیاسی علاقه‌مند است. اما شخصیت شناس به جای اینکه فقط به برخی از رفتارهای روانشناختی که استمرار زمانی دارند علاقه‌مند باشد، به همه این رفتارها علاقه‌مند است. اغلب گفته شده که شخصیت شناس با کل شخصیت سر و کار دارد و این امر از نظر منطقی هنگامی صحیح است که مقید شود به محدود ماندن به رفتارهای روانشناختی‌ای که استمرار زمانی دارند و قبلاً مورد بحث واقع شدند. خصلتها و گرایشهایی که «شخصیت» نامیده می‌شوند دارای تأثیر است فراگیر بر افکار، احساسات و اعمال‌اند. و لذا بیش از هر روانشناس و دانشمند علوم اجتماعی دیگر، شخصیت‌شناس معرفت‌منسجمی را درباره انسان جستجو می‌کند. او علاوه بر رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ به فرآیندهای یادگیری،**

ادراک، حافظه، رشد و غیره که دیگر روانشناسان به آنها حصر توجه دارند، علاقه نشان می‌دهد.

سرانجام بررسی نظر به پردازی و تحقیقاتی که شخصیت‌شناسان انجام می‌دهند این امر را روشن می‌سازد که ایشان اولاً و بالذات به مطالعه انسانهای بزرگسال می‌پردازند و تحقیق در باب تجربیات دوران اول زندگی نیز، همواره به قصد فهم کارکرد بزرگسال صورت می‌پذیرد. روی هم رفته آنها به ثمره رشد علاقه‌منداند یعنی شخصیت ثابتی که تأثیر فراگیری بر رفتار حال و آینده اعمال می‌کند. بنابراین معمولاً موضوع مشاهده، تحقیق و رواندرومانی بزرگسالان‌اند.

### ۳) ماهیت شخصیت:

اکنون می‌توانیم گزاره‌ای راجع ب ماهیت کلی شخصیت بیان کنیم که بر حسب انواع اموری که شخصیت‌شناسان انجام می‌دهند معنی‌دار باشد:

**شخصیت عبارتست از مجموعه ثابتی از خصلتها و گرایشهایی که آن دسته از وجوه اشتراک و تفاوت‌های رفتار روانشناختی افراد (افکار، احساسات و اعمال) را تعیین می‌کند که استمرار زمانی دارند و ممکن نیست بسادگی آنها را به عنوان نتیجه اختصاصی فشارهای اجتماعی و زیست‌شناختی موقتی فهم کنیم.**

تنها بخشی از این گزاره که ممکن است نیازمند توضیح باشد، **گرایشها و خصلتهاست.** «گرایشها» عبارتند از: فرآیندهایی که جهت‌گیری در افکار، احساسات و اعمال را معین می‌کنند؛ و «خصلتها» عبارتند از: ساختارهای ثابت شخصیت که نه برای حرکت به سوی اهداف یا تحقق کارکردها، بلکه برای تبیین واقعیت و محتوای اهداف یا مقتضیات به کار می‌روند. «خصلتها» همچنین برای تبیین افکار، احساسات و اعمالی که علی‌الظاهر بیش از آنکه جهت‌دار باشند، در طبیعت تکرار می‌شوند، به کار می‌روند. نمونه‌ای از یک «گرایش» می‌تواند تلاش برای وصول به کمال در زندگی باشد، در حالی که «خصلتهای» مرتبط آرمانهایی‌اند، مثل زیبایی یا بزرگواری که کمال را معین می‌کنند.

### ۴. معرفتهای سه‌گانه شخصیت‌شناسی

از آنجا که روانشناسی ادعای کند یک علم تجربی است، ممکن است گمان رود که همه گزاره‌های نظری شخصیت‌شناسی نتیجه تحقیقند؛ اما تحقیق یا اکتشافی است یا تأییدی. تحقیق «اکتشافی» مستلزم مشاهده نظام‌مند رفتار در یک گروه معقول بزرگ است که به عنوان نماینده عموم انسانها برگزیده شده‌اند، و هدف این تحقیق، بیان فرضیه‌هایی است در مورد ماهیت و هدف رفتار. سپس این فرضیه‌ها از حیث صحت و سقم تجربی‌شان در تحقیقات تأییدی، آزموده می‌شوند. فرضیه‌های تأیید شده، نمایانگر معرفت تجربی‌اند که می‌تواند به عنوان معرفتی عمومی، دقیق و نظام‌مند توصیف گردد. البته مهم است که تأکید کنیم بر اینکه نظریه‌های شخصیت، منحصرراً - یا حتی اولاً و بالذات - بر معرفت تجربی مبتنی نیستند؛ زیرا معرفت تجربی‌ای که در دسترس شخصیت‌شناس است، هنگامی که در کنار غنا و پیچیدگی انسانها و زندگی‌هایشان گذاشته شود، کافی نیست، و گاهی به قدری متعصبانه است که باید به صورتی جدی کلیت محدود شود. شمول نظریه‌های شخصیت نسبت به گزاره‌هایی که مبنای محکمی در تحقیق ندارند، صرف نظر از اینکه زیانبار نیست، در مرحله اولیه رشد این حوزه تحقیقاتی، رویه بالقوه سودمندی است؛ زیرا آزادی عملی که این رویه به آدمی می‌دهد، به نظریه پرداز اجازه می‌دهد که پیچیدگی کامل انسان را ملاحظه کند. در مجموع، هیچ‌گاه نظریه در هیچ زمینه‌ای عملاً محدود به گزاره‌های مبتنی بر معرفت تجربی صرف نمی‌شود. بعلاوه گزاره‌های غیر تجربی، نمایانگر دو نوع خاص دیگری از معرفت هم هست؛ یعنی معرفتهایی که مبتنی بر فرآیندهای شهود و تعقل است. برای فهم قدر و قیمت «شهود»، در نظر آورید اوقاتی را که فهم معنای آنچه رخ می‌دهد شما را در قبضه می‌گیرد، فهمی که مبهم، شخصی و عاطفی است، اگر چه زنده، بی‌واسطه و جذاب هم هست. محتوای این

حدسیها همان «معرفت شهودی» است. در مقابل، اوقاتی هست که در آنها شما بدقت و آرامی، معنای اجزاء و لوازم اموری را بررسی کامل می‌کنید، و به برکت استنتاج از مجموعه‌ای از فروض به نتایج خودتان دست می‌یابید. در این مورد، شما با «معرفت عقلی» سر و کار دارید که امری تأملی، صریح، منطقی، تحلیلی، دقیق و عقلانی است؛ چه بسا ممکن است نظریات شخصیت‌شناس، تجسم آمیزه‌ای از مجموعه دانش شهودی، عقلی و تجربی باشد. هنرمندان در پرورش خیال، و الهیون در ساختن بنای ایمان، اولاً و بالذات با معرفت شهودی سر و کار دارند، در حالی که «تعقل» بوضوح شاخص ریاضیدان و فیلسوف است.

هر یک از این سه شیوه معرفت می‌تواند به عنوان محک دو شیوه دیگر مطرح باشد. چیزی که بر اساس استدلال، معقول به نظر می‌رسد، ممکن است به قدری شهود را جریحه‌دار سازد که ایجاد محدودیتهایی را در فروض عقلی پیشنهاد کند و چیزی که از نظر تجربی واضح به نظر می‌رسد ممکن است هنگامی که مورد مذاقه عقلی قرار گیرد، امری متناقض از کار در آید و این امر ممکن است نسبت به تفسیر نامعقول و نادرست از اطلاعات، به ماهشدار دهد.

در مراحل اولیه، حوزه‌ای همانند شخصیت‌شناس، هیچ شاهراهی به سوی حقیقت ندارد، بلکه سه راه پرپیچ و خمی است که همه آنها را باید پیمود، تا در باب اسرار این عرصه کار بهتری انجام شود. به هر حال باید تصدیق کنید که این سه شیوه دانستن توسط نظریه پردازان شخصیت به کار می‌رود. به طور حتم مراحل نخستین تنظیم نظریه به مانند هر فعالیت خلاق دیگر به لحاظ ماهوی شهودی است، آنهم بر اساس مبانی‌ای که به هیچ وجه صرفاً عقلی یا تجربی نیستند. نظریه پرداز در ابتدا «حدسی» دارد و از آن تبعیت می‌کند و این خود یک معرفت شهودی است. نظریه‌ها نشانی از شهود دارند تا هنگامی که به حد قابل توجهی از معقول بودن

برسند.

اما نظریه پردازی اولیه هرچقدر شهودی باشد، شخصیت‌شناس وظیفه تنظیم دیدگاههایی واضح را بر حسب سلسله‌ای از مفروضاتی که تجارب همگانی آنها را توجیه می‌کند، می‌پذیرد، که از این مفروضات قضایای نظری عمده «نظریه» استنتاج شود. سرمایه‌گذاری آشکار شخصیت‌شناسان در دفاع از این قضایا و تحقیرگاه و بیگانه‌شان نسبت به شواهد تجربی از التزام شدیدشان به تعقل خبر می‌دهد.

گاهی شخصیت‌شناس بیش از این تجربه گراست؛ قطعاً او به این معیار معتقد است که چیزی که نتواند مورد تأیید نوعی از شواهد تجربی واقع شود، استحقاق اندراج در نظریه شخصیت را ندارد؛ اما در میان روان‌شناسان، شخصیت‌شناسان کمتر بر انکار شهود و رد هر گونه مفروضی که صرفاً مورد حمایت عقل است، اصرار می‌ورزند. برعکس شخصیت‌شناسان معرفت عقلی و شهودی را در نظریه پردازی رومی دارند، در عین حال که ضرورت اعتماد بر تجربه‌گرایی راه‌رگاه مردد باشند می‌پذیرند. این جامعیت و عدم شکاکیت، موجب احترام شخصیت‌شناسان در بین روان‌شناسان نشده است فقط توان مفهوم سازی و اشتیاق پرداختن به مسائل پیچیده را امکان‌پذیر ساخته است.

نویسنده در فصول مختلف، این سه‌گونه معرفت را در نظریه‌ها متذکر می‌شود و در مقام بحث از تحلیل عقلی، خواننده را نسبت به سازگاریها یا ناسازگاریهای منطقی نظریه‌ها، اعتبار صریح یا تلویحی مفروضات و قضایای آنها، و نسبت به نتایجی که مسلم فرض شده‌اند (که نیازمند به هیچ آزمون تجربی نیست) آگاه می‌کند. در مقام بحث از تحلیل تجربی می‌کوشد تا نظریه‌ها را بر اساس تحقیقات مربوطه‌ای که نوعی پیش‌بینی آزمایشی را امکان‌پذیر می‌سازد، ارزیابی کند.

## ۵. هسته و پوسته شخصیت<sup>۱</sup>

نویسنده در این قسمت مطالبی را در باب سازماندهی این فصول و موجبات این سازماندهی بیان می‌کند. اصل عمده تنظیم که در فصول سه تا یازده آشکار است عبارت است از: تمایزی اساسی میان هسته و پوسته شخصیت. در نظریه‌های شخصیت متعارف این است که دو نوع گزاره بیان می‌کنند:

نوع اول: ناظر است به آنچه که من هسته شخصیت می‌نامم. این نوع، اموری را که مشترک میان همه انسانهاست تصویر می‌کند و اوصاف ذاتی انسانها را برملا می‌سازد. این ویژگیهای مشترک در روند زندگی تغییر نمی‌کنند و تأثیر گسترده نافذی بر رفتار اعمال می‌کنند. اما نظریه پردازان همچنین تمایل دارند که گزاره‌هایی در باب اوصاف ملموستر شخصیت که به آسانی در رفتار مشاهده می‌شوند، بیان کنند. این اوصاف را من پوسته شخصیت می‌نامم. اینها عموماً اکتسابی‌اند، نه فطری، و هر یک تأثیر نسبتاً محدودی بر رفتار دارند. نظریه پردازان آنها را عمدتاً برای تبیین تفاوت‌های میان افراد بکار می‌برند.

در نظریه پردازی هسته‌ای، شخصیت شناس گزاره‌ای اصلی درباره جهت‌یابی، هدف و کارکرد کلی زندگی انسان بیان می‌کند. این گزاره به شکل اصل موضوع گرفتن یک یا شاید دو گرایش هسته‌ای است، مانند این فرض که هر رفتار متشکل از کوششی برای به فعلیت رساندن استعداد‌های ذاتی شخص است. نظریه پردازان هسته‌ای «خصلتهای هسته‌ای» یا ساختارهای شخصیتی را نیز که در گرایش هسته‌ای مضمّن است در بردارد. در مورد گرایش به «فعلیت رساندن»، خصلتهای هسته‌ای آن را می‌توان بالقوگیهای فطری مانند غریزه جنسی یا پرخاشگری دانست.

یکی از شیوه‌هایی که در سطح پوسته شخصیت، نظریه پرداز گزاره‌ای بیان می‌کند، این است که تعدادی از خصلتهای پوسته‌ای را که

صرفاً با بخشی از رفتار مرتبطند، اصل موضوع قرار دهد. برای مثال: «نیاز به موفقیت» خصلتی پوسته‌ای است که صرفاً ناظر است به رفتار رقابت طلبانه در زمینه‌ای که امکان موفقیت و شکست در آن هست.

کارکرد خصلتهای پوسته‌ای این است که فهم تفاوتهای میان افراد را ممکن می‌سازد. نظریه پردازان در تعداد خصلتهای پوسته‌ای که به عنوان اصل موضوع فرض می‌کنند با یکدیگر اختلاف نظر دارند، هرچه تعداد آنها بیشتر باشد توجه بیشتری به تفاوت‌های خردی نشان داده می‌شود. این خصلتها خردترین و متجانس‌ترین عناصر تبیینی است که نظریه پرداز امکان وجود آنها را باور دارد. افراد بسیاری اصطلاح «ویژگی»<sup>۲</sup> را برای آنچه توصیف کردم به کار می‌برند؛ اما من از این اصطلاح اجتناب می‌کنم.

اصطلاح سنخ<sup>۳</sup> مفهوم وسیعتر و عامتری است که آن هم در نظریه پردازی پوسته‌ای به کار برده می‌شود. هر سنخ شامل تعدادی از خصلتهای پوسته‌ای است که در درون واحدهای بزرگتری انتظام می‌یابند که با شیوه‌های زندگی‌ای که معمولاً با آنها مواجهیم مرتبطند. گاهی شخصیت‌شناس، یک سنخ‌شناسی یا طبقه‌بندی جامع سنخها را پیشنهاد می‌کند که بیان جامعی از سبکهای مختلف ممکن زندگی می‌باشد. معمولاً یک یا چند سنخ به عنوان شیوه‌های آرمانی زندگی در نظر گرفته می‌شود در حالیکه سایر شیوه‌ها غیر آرمانی تلقی می‌شوند.

اعتقاد بر این است که سنخهایی غیر آرمانی یا زمینه‌های آسیب‌شناسی روانی، یا انواع بالفعل آسیب‌شناسی روانی‌اند. شکاف بین هسته و پوسته شخصیت، در گزاره ناظر به رشد<sup>۴</sup> پرمی‌شود.

در آغاز، گرایشها و خصلتهای هسته‌ای در تعامل با سایر اشخاص (مثلاً خانواده، غریبه‌ها) و

1 - The Core and Periphery Of Personality

2 - Trait

3 - Type

4 - Development Statement



نهادهای اجتماعی (مثلاً قوانین، مدارس) آشکار می‌شوند. تجربه حاصل - پاداش، کیفر، آگاهی - در خصلتها و سنخهای پوسته‌ای تبلور می‌یابند. معمولاً سنخ شخصیتی هر کس، کارکرد نوع خاص محیط خانوادگی که او در آن رشد یافته است تلقی می‌شود و بهترین شرایط مربوط به رشد به سنخهای شخصیتی آرمانی می‌انجامد. شخصیت‌شناس قائل است که بهترین سبک زندگی (= سنخ آرمانی) آن است که هدف کلی زندگی انسانی را آنگونه که در نظریه خاصی بیان می‌شود، بیش از هر سبک دیگر تحقق بخشد.

## ۶. گزینش نظریه پردازان برای درج در این کتاب

کتابی که در جهت تحلیل تطبیقی در حوزه شخصیت می‌کوشد، قوتش صرفاً به قدر جامعیت و گویایی رویکردهایی است که در بر دارد. نویسنده مدعی است در گزینش نظریه‌ها برای بحث، این معیار را در نظر داشته است. وی نظریه‌های مشهور در روانپزشکی (مثلاً: فروید و روانشناسی من) و روانشناسی (مثلاً: راجرز و موری) و نیز نظریه‌هایی را که چندان مشهور نیستند (مثلاً: رانک<sup>۱</sup> و آنجل<sup>۲</sup>) آورده است. شما، در این کتاب هم نظریه‌هایی را که زمانی مطرح بوده‌اند (مثل: آدلر و آلپورت) و هم نظریاتی را که جدیدند (مثل: فیسک<sup>۳</sup>، مدی<sup>۴</sup> و بیکان<sup>۵</sup>) خواهد یافت. نظریاتی هستند که بر هسته شخصیت تأکید دارند (مثلاً: راجرز و مزلو) و نظریات دیگری که بر پوسته شخصیت تمرکز بیشتر دارند (مثل مک کلاند<sup>۶</sup> و اریکسون)، در بیان این نظریه‌ها برخی بر پدیده‌های عاطفی تأکید می‌ورزند (مثل: فروید و راجرز) و بعضی دیگر بر پدیده‌های عقلانی تمرکز دارند (مثل کلی<sup>۷</sup> و وجودگرایان) نظریه‌هایی نیز هستند که از اعمال روان‌درمانی نشأت گرفته‌اند (مثل آدلر و یونگ<sup>۸</sup>) و نظریه‌هایی هستند که فعالیت‌های آکادمیک محیط‌های دانشگاهی را منعکس می‌کنند (مثل وایت و آلپورت). وی نه تنها نظریاتی را که منطقی جامع

هستند (مثلاً: فروم و فروید) بلکه آنها را نیز که ناقصند (مثلاً: وایت و آنجل) نیز آورده است. نویسنده حتی مواضعی، مثل رفتارگرایی، نظریه یادگیری اجتماعی را که به عنوان نظریه‌های شخصیت اعتبار مهمی دارند (اگر چه در روانشناسی معاصر کاملاً بااهمیتند مطرح می‌کند. همچنین سعی شده است ذکر از روان درمانیهای جدید (مثل تحلیل فوق عملی و گشتالت درمانی) که در آنها لوازم شخصیت به صورت ناقص رشد کرده است، به میان آید، اما اینکه نظریه‌های لویی، شلدون، سولیوان و هورنای را نیآورده است چنین توجیه می‌کند که تفکر ایشان تأثیر مستقیم زیادی بر حوزه شخصیت نداشته است؛ زیرا شخصیت‌شناسان اندکی خودشان را از پیروان این نظریه می‌دانند و این امر در مورد نظریه‌هایی که خیلی قدیمی نیستند، دلالت بر کاهش اهمیت می‌کند. وی در مورد اشمال کتاب بر بسیاری از نظریه‌های شخصیت چنین می‌گوید:

«اگر چه نمی‌توانم ادعا کنم که همه نظریه‌های شخصیت را در کتاب گنجانده‌ام؛ ولی تعداد چشمگیری از آنها را مورد بحث قرار داده‌ام و زحمت زیادی کشیده‌ام تا مطمئن شوم که نمونه‌گیری من کاملاً حوزه شخصیت را منعکس می‌کند.»

## ۷. گزارش نظریه، تحقیق، ارزشیابی و درمان

در میان چهار کارکرد شخصیت‌شناس، نظریه پرداز و انجام تحقیق عمدتاً فرآورده‌شان معرفت جدیدی است، در حالی که ارزشیابی و روان‌درمانی عمدتاً معرفتی را که قبلاً موجود بوده، بکار می‌گیرند. نظریه‌پرداز و تحقیق فعالیت‌های «عقلانی» یا «نظری» اند، در حالی که ارزشیابی و درمان، فعالیت‌های عملی هستند. در واقع، این چهار

- |           |                 |
|-----------|-----------------|
| 1 - Rank  | 2 - Angyal      |
| 3 - Fiske | 4 - Maddi       |
| 5 - Bakan | 6 - Mc Clelland |
| 7 - Kelly | 8 - Jung        |

فعالیت، یک کل معنادار را تشکیل می‌دهند. نظریه پردازی، کارکردی و وحدت بخش دارد؛ زیرا خواه صریحاً یا تلویحاً، معین می‌کند که چه تحقیقی، ارزشیابی و درمانی انجام گیرد و چگونه. تحقیق از آن جهت اهمیت دارد که علی‌الخصوص از طریق جمع آوری مشاهدات تجربی مربوطه و نظام‌مند، با آزمودن اعتبار نظریه موجود و ارائه اطلاعات جدیدی که می‌توانند نظریه پردازی بیشتر را شکل بدهند، متناسب است. ارزشیابی و روان‌درمانی در اصل از این جهت اهمیت دارند، که نیازهای افراد دارای شخصیت معلول را تأمین می‌کنند، لکن می‌توانند در ارزیابی نظریه و ارائه مشاهدات جدیدی که می‌توانند در نظریه پردازی آینده مؤثر باشند، کمک کنند.

برخی از شخصیت شناسان به همه این کارکردهای چهارگانه اشتغال دارند، و لکن سوگیری رایج برای یک شخصیت شناس، اشتغال در حداقل، دو کارکرد است. اگر چه این کتاب بر تحقیقات و نظریه‌های شخصیت شناختی تأکید دارد، به هیچ وجه، ارزشیابی و درمان را از نظر دور نمی‌دارد. البته تأکید بر «نظریه»، از کارکرد وحدت بخشی آن سرچشمه می‌گیرد. اگر «نظریه» یک شخصیت شناس را دریابید، مبنای حی و حاضری برای درک اینکه چرا و چگونه او تحقیق، ارزشیابی و درمان می‌کند، خواهید داشت.

از این رو تأکید بر «نظریه»، مقدمه معقولی برای شخصیت شناسی است.

تأکید مشابهی بر «تحقیق» اهمیت دارد؛ زیرا رویکرد تطبیقی تحلیلی که در اینجا اتخاذ شده است، نیازمند توجه قابل ملاحظه‌ای به ارزیابی و آزمون نظریه موجود است. به جهت اهمیت نظریه پردازی و تحقیق برای اهداف این کتاب، نویسنده هر دو حوزه شخصیت شناسی را عمیقاً مورد بحث قرار می‌دهد؛ ولی همان درجه از شرح

و بسط را در مورد ارزشیابی و درمان نمی‌توان ادعا کرد؛ زیرا اینها فعالیت‌های پیچیده و تخصصی است، که نیازمند تأکیدی بیش از مقداری اند که در این کتاب ادعا شده است؛ و لکن به طور کلی در مباحث کتاب، «ارزشیابی» و «درمان» نیز به موازات «تبیین نظریه»‌ها می‌آید، و بدین نحو می‌توان درکی سامان‌مند از اینکه چگونه فعالیت‌های عملی شخصیت شناس از فعالیت‌های عقلانی ناشی می‌شود، به دست آورد.

مؤسسات انتشاراتی و تحقیقاتی  
که مایلند آثار چاپ اول آنها در  
«فصلنامه حوزه و دانشگاه» معرفی  
شود می‌توانند یک نسخه از آثار  
منتشر شده خود را به نشانی قم -  
بلوار امین - مدرسه معصومیه - دفتر  
همکاری حوزه و دانشگاه - دفتر  
مجله، ارسال کنند.